

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ  
الْجَحِيمِ (۱۱۳) وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ  
إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ  
(۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶) لَقَدْ تَابَ اللَّهُ  
عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ  
عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رُؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۱۷) وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ  
عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

### استغفار برای مشرکان، آری یا نه؟!

بحثی که در جلسه قبل ارائه شد و مورد سؤال قرار گرفت، بحث استغفار برای **مشرکین** بود. آیه ۸۰ همین سوره هم به این مبحث مربوط است. **اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ** این استغفار برای منافقان است که یک **استغفار لغو** به شمار می آید. جهت حرمت اش هم همین است، چون خدا به هر حال این استغفار را قبول نمی کند، کار لغوی است. گویا بازی با خداست. در مورد **منافقین** این آیه و در مورد مشرکان آیه ۱۱۳ محل بحث است. حالا سؤال این بود که آیا می شود برای فرد مشرکی در زمان حیاتش استغفار کرد؟ این **لعن** ها جریانش چیست؟

ببینید استغفار برای مشرک یا منافق در زمان حیاتش اشکال ندارد؛ چون داری دعا می کنی که خدا هدایتشان کند. در جنگ احد داریم که حضرت می فرمودند: **اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ خدایا این ها را هدایت کن. این ها نمی فهمند، نمی دانند. از باب **الامور بخواتيمها**؛ دعا می کردند خدا به این ها حسن خاتمت

بدهد؛ چون تا **خاتمه** شخص مشخص نشده، عاقبتش معلوم نیست چطور تمام می‌شود. به هر حال ما امثال حرّ را هم داریم که **حسن خاتمت** داشت. این یک جور استغفار است که شما استغفار الهی می‌کنید.

## در جامعه کشمکش ایجاد نکنید

یک موقع است که شما دارید **طلب بخشش اجتماعی** برای این‌ها می‌کنید. ببینید سوره جائیه آیه ۱۴، دارد که: **قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؛ ای پیغمبر به مؤمنان بگو که کسانی که ایمان به ایام‌الله ندارند را ببخشند. که چه بشود؟ **لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؛ تا خدا این‌ها را عذاب کند!

این که بخواهی تو مسائل اجتماعی بخواهید به همه پيله کنید و ببینید فکر و **اندیشه آدم‌ها** چیست، نمی‌شود. گاهی می‌خواهید کار خدا را بکنید که خدا خودش کار خودش را می‌کند. خدا عذابشان می‌کند. قرار نیست توی بستر فضای اجتماعی همه‌اش مشغول کشمکش باشید. این نمی‌شود، پس بگذارید خدا خودش عذابشان خواهد کرد. این جا **يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ**؛ یعنی ول کنید قضیه را، نه این که استغفار کنید برای‌شان. این‌ها را که به ایام‌الله و این پیروزی‌هایی که از جانب خدا می‌رسد امیدی ندارند، رها کنید و فضای جامعه را پر از کشمکش نکنید! یک موقع طرف می‌خواهد **براندازی** کند، آن یک چیز دیگر است! ولی اگر بخواهید دائم به اعتقادات همدیگر بند کنید و در این فضا **کشمکش اجتماعی** درست کنید، این کار را نکنید؛ برای همین دستورات **اعراض و صفح** هم داریم.

## غفران به معنی عفو و صفح اجتماعی

می‌خواهم عرض کنم که منظور این آیه از این بخش‌های اجتماعی، غفران و استغفار الله نیست. این بحث نیست که برایشان استغفار کنید که مثلاً بروند بهشت. آیات پایانی سوره زخرف را ببینید: **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ**؛ اگر از آن‌ها سؤال کنی که چه کسی آن‌ها را خلق کرده، می‌گویند: خدا. **وَقِيلِهِ**؛ و قول پیغمبر این است که: **يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ** این همان چیزی است که مشابه‌اش را پیامبر در احد گفتند که این‌ها

ایمان نمی‌آورند. (۲۱: ۱۱) **فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ** (زخرف: ۸۹)؛ پس از شان صرف نظر کن؛ یعنی ول‌شان کن! این همان سلام **وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** (فرقان: ۶۳) است. این که هرکس ایمان نمی‌آورد آدم بخواهد کشمکش کند که نمی‌شود! این فضای عفو و صفح اجتماعی است. نه استغفار الهی. ضمن این که ممکن است مشرک یا منافق هدایت بشود و با **حسن خاتمت** کارش تمام بشود. ولی اگر به **سوء خاتمت** رفت، (برگردیم به آیه مورد بحث) این جاست که مؤمن تبیین می‌کند، ما باز نمی‌دانیم شاید لحظه آخرش توبه مقبول کرده باشد! ولی اگر در میانه این کشمکش‌ها در وضعیت کفر و شرک و نفاق رفت. این می‌شود **تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**؛ برای همین این‌جا پای مؤمنان هم وسط کشیدند. اگر تبیین اتفاق بیفتد که این از اصحاب جهنم است، نمی‌شود برایش استغفار الهی کرد. ذکر سبب را در آیه بعد گفته **وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ**؛ یعنی اگر کسی عدوّ الله باشد که دارد سرسختی می‌کند، این از اصحاب الجحیم است دیگر. (۲۷: ۱۴) این ذکر سببِ مسبب بالایی است.

تبیین برای حضرت ابراهیم با تبیین برای مؤمن فرق دارد. ابراهیم پیامبرِ خداست و همین‌جا حسن خاتمت یا سوء خاتمت طرف را بداند، اما مؤمن همین که ببیند طرف در این وضعیت بمیرد، تبیین حاصل شده، لذا حضرت ابراهیم این‌جا خاص شده است. مشابهش را برای حضرت نوح داریم. آیه ۲۷ سوره نوح را ببینید: این از باب **ذَلِكَ** **مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ** (یوسف: ۱۰۲) است؛ **اخبار غیب** است که برای نوح حاصل شده. که نوح می‌گوید: **رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا**؛ خدایا روی زمین احدی از کافرین را باقی نگذار. **إِنَّكَ** **إِنْ تَذَرَهُمْ**؛ اگر این‌ها را باقی بگذاری **يُضِلُّوا عِبَادَكَ**؛ بنده‌هایت را گمراه می‌کنند. **وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا كَفَّارًا** (نوح: ۲۶-۲۷)؛ و نمی‌زایند مگر فاجر کفار؛ یعنی این نسل از این بعد فاجر کفار است. این مال علم غیب است. این‌ها خاص انبیاء و **اولیاء الهی** است. از بنده‌های مخلص الهی هم هستند که چنین علمی دارند که می‌دانند مثلاً طرف نوزادی است ولی می‌گویند این بچه خوبی نیست. آینده‌اش را دارد می‌بیند. خاتمتِ کار او را دارد می‌بیند. پس این عدم استغفار برای منافق و مشرک برای این است که این پیوند عاطفی نباید ایجاد بشود.

## بدون تولی و تبری انسان تحت آموزش الهی قرار نمی‌گیرد

این تبری محتوای دین است که باید وجود داشته باشد و این رقیق شده همان جاذبه و دافعه در عالم است که می‌آید در دفع و جذب که در ارواح انسان‌ها صورت می‌گیرد که **الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ** (نور: ۲۶)

این **تولی و تبری** اگر نباشد، اصلاً انسان تحت آموزش الهی قرار نمی‌گیرد. سوره مبارکه یوسف را برای این معنا ببینید. توی جریان خواب‌هایی که هم‌بندی‌های یوسف می‌بینند و برای یوسف تعریف می‌کنند **قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي**؛ می‌گوید: قبل از این که طعام را بیاورند من تأویل این خواب را به شما می‌گویم. بعد هم او پیغمبر خداست، بلافاصله که تعبیر خواب نمی‌کند بلکه اول یک منبر می‌رود و بعداً تعبیر خواب را می‌گوید. **ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي**؛ اولاً حواستان باشد که این را خدا به من یاد داده است. تعبیر خواب **علم آموزشی** نیست. حالا چه جویری یاد گرفتیم؟ **إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ**؛ من روش افرادی را که مؤمن نیستند و به آخرت کافرند، رها کرده‌ام. این تبری را داشته‌ام. دوم: **وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ**؛ آمدم در این راه حرکت کردم این هم تولی من است؛ یعنی اگر خدا چیزی به من داده، در پرتو این تولی و تبری است. من تبعیت از راه ابراهیم و اسحاق کرده‌ام. **مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**؛ ما را نشاید که به خدا شرک بورزیم **ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ** و بعد یک منبر دیگر می‌رود **يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ** (۳۹)، بعد تازه سر آیه ۴۱ شروع می‌کند به تعبیر خواب کردن؛ یعنی این بحث **مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي** در پرتو تبری و تولی است؛ (۲۸: ۲۲) **هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ**؛ یعنی این که دین، چیزی غیر از مجموعه حبّ و بغض‌هاست؟ **حبّ و بغض** باید با هم باشد. کسی که بغض به طرف مقابل ندارد و برایش فرقی نمی‌کند، او در حب مکتبی هم مشکوک است! اصلاً معلوم نیست چرا نسبت به خیرات حب دارد؟ کسی که نسبت به خیرات حب دارد، باید نسبت به شرور بغض داشته باشد. شرور هم که منها نیست، شرور با آدم‌های شر هست. (۱۴: ۲۳)

## مرگ بر آمریکا یعنی چه؟

نکته بعدی **بحث لعن** است. ما چیزی به نام لعن و غضب الهی داریم و شما دیدید در آیات قبل. این حتی به صورت **لعن لسانی** هم در قرآن هست حتی از زبان کسی مثل حضرت عیسی(ع). **لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** (مائده: ۷۸).

در این جا مطلبی است که مغفول مانده و باید توضیح بدهم! ببینید (۲۴: ۰۵) ما گاهی گزاره‌هایی می‌گوییم که باید مفهومشان را بدانیم چیست؛ مثلاً ما می‌گوییم مرگ بر آمریکا، این به چه معناست؟ بعضی این سؤال را می‌کنند که مرگ بر آمریکا مرگ به مردم آمریکاست یا به دولت مردان آمریکاست؟ هیچ کدام! ببینید یک اصطلاحی در منطق قرآن هست به اسم **امّت** که خودش هویت دارد. خودش یک مجموعه مستقلی است. حتی اجل هم دارد؛ **لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ** (یونس: ۴۹). امت یک چیزی مثل انسان است. امت یک حقیقت واقعی است که اساساً برای خودش یک پرونده عمل دارد. شما بیاورید آیه ۲۸ سوره جاثیه را: **وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً؛** شما در روز قیامت هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی. **كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا؛** هر امتی فراخوان می‌شود به سمت کتاب آن امت. نه نامه عمل تک تک آدم‌ها. جمع جبری تک تک آدم‌ها هم نیست. یک هویت مستقلی است. این که می‌گویید مردم ایران در سال گذشته درست عمل کردند؛ یعنی مجموعاً **کارنامه مردم** این طور بودند. این مردم حماسه آفریدند در این سی سال. این مردم به معنی جمع جبری و برآیندی به معنی اکثریت نیست. گاهی اکثریت دارند یک اشتباهی می‌کنند اما اقلیتی کاری را درست انجام می‌دهند و باعث می‌شوند در نهایت امت درست عمل می‌کند. این‌ها روی **پرونده امت** قرار می‌گیرد. این عنوان امت خودش انگار یک انسان است. و این امت، همان چیزی است که برایش پیامبر می‌آید. (۲۸: ۰۸)

## حیوانات و موجودات هم امت دارند!

توی فضای قرآن این فقط مختص انسان‌ها هم نیست. آیه ۳۸ انعام را ببینید: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ أُمَّتُكُمْ؛** هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیستند مگر این که امت‌هایی مثل شما هستند. و می‌دانید

که این‌ها هم **رسول و نذیر** دارند. **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ** (یونس: ۴۷)، **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** (فاطر: ۲۴). فکر نکنید مثلاً جامعه زنبورها و مورچه‌ها سطح شعورشان با هم یکسان است! این‌ها مکلف نیستند، تشریح ندارند، اما امت هستند و برای خودشان عقلایی دارند در جامعه خودشان که این‌ها از طرف خدا نذیر هستند برای سطوح پایین‌تر خودشان. این چیزی که در روایت ما هست و من از اهل معنا پرسیده‌ام و گفته‌اند درست است، این‌که که داریم؛ مثلاً اگر یک ریگی از مسجد را آوردید بیرون، این را برگردانید به همان مسجد یا مسجد دیگری. **عَلَّتْ؟ لَآئِهَا تُسَبِّحُ**؛ چون دارد تسبیح می‌گوید. این با بقیه ریگ‌ها فرق دارد. برای همین در قرآن این معنا را دارید که **وَإِنْ مِنْهَا لَمَّا يَرْهَبُطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** (بقره: ۷۴)؛ بعضی از سنگ‌ها از خشیت خدا فرو می‌افتند نه همه سنگ‌ها! این هیچ ربطی به فیزیک هم ندارد.

### علوم چگونگی را بیان می‌کنند نه علت را!

علت غایی را که فیزیک نمی‌گوید که شما بگویید این حرف‌های جاهلانه یعنی چه؟! فیزیک، چگونگی را می‌گوید. چرایی و علل را که نمی‌گوید. چرا افتاد را علم نمی‌تواند تعیین کند. (فرمول؟ ۵۱: ۳۱) این ریگ، ریگ مسجد است. با ریگ سنگی فرق دارد! بین این **تفاضل فهم** هست. شما همان مورچه داستان نمل و حضرت سلیمان را می‌بینید، فهم عالی‌تری دارد. آن سنگی که در داستان حضرت رسول هست که می‌فرمودند که من هنوز مبعوث نشده بودم که این سنگ به من با نام پیامبر خدا سلام می‌کرد و می‌گفت: **السلام عليك يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنْتِي لِأَعْرِفُهُ**؛ و من هنوز این سنگ را می‌بینم.

یکی از حضرات معصومین بوده است که گوسفندی می‌آید نزدیک ایشان و در گوششان چیزهایی می‌گوید و می‌رود. وقتی اصحاب سؤال می‌کنند می‌فرماید: این یک مشکل علمی داشت، آمد سؤالش را پرسید و رفت! این که از سر نفهمی، آدم همه عالم را نفهم فرض کند، این خودش از نفهمی است. اصلاً این برهان عقلی دارد که هر جا وجود را دارید، همه صفات وجود را همان‌جا دارید. هر جا وجود را دارید، علم و قدرت و فهم را هم دارید. منتها گاهی نصابش در حدی است که مکلف نمی‌شود. **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ**

أَمْثَالِكُمْ؛ این‌ها هم برای خودشان پیامبر و رسول و نذیر دارند. بعضی هم پیامبران این‌ها را دیده‌اند! این می‌شود هویت‌های امت که گاهی پرونده یک امت سیاه است. نه پرونده تک تک مردم، یا پرونده دولتمردانشان، بحث این است که پرونده آمریکا خراب است.

### جریان‌شناسی دوره اقتدار اسلام

اما باید مواظب این تولی و تبری‌ها بود که به **افراط و تفریط** نرود. برچسب و انگ نشود. به هر حال حرکت روی صراط مستقیم، حرکت سختی است. یک پیامکی آمده بود که بعضی‌ها با تیغ ریش می‌زنند، بعضی‌ها با ریش تیغ می‌زنند! این رفتارها را باید مواظب بود که این انگ‌ها بهش نخورد. کسی دردش ممکن است **درد مکتب** نباشد. (۰۵: ۳۷) آیه ۹۴ نساء را من برای دوستان مثال می‌زدم، این سوره بعد از جنگ احزاب نازل شده در موقعیتی که یک گروهی این وسط راه افتاده‌اند، اسلام در حال اقتدار است، این جریان‌شناسی اقتدار را دقت کنید، **مشکلات اقتدار** هم یک چیزی است برای خودش و حواس جمعی خاص خودش را لازم دارد. یک عده راه افتاده‌اند نه به درد مکتب، **تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**؛ برای کسب دنیا. راه افتاده‌اند توی این قبایل اطراف که کی مسلمان هست و کی نیست. حالا عده‌ای و لو از روی ترس اظهار اسلام می‌کنند. می‌گویند: اعتقادات را عرضه کن ببینم! نه تو مؤمن نیستی. خلاصه می‌زدند، غارت می‌کردند و غنیمت جمع می‌کردند! (۳۲: ۳۸)

### طمع به غنائم، آفت دوران اقتدار نظام اسلامی

این را توی فضای امروز هم می‌بینیم. کسانی که از **فتنه** پارسال گذشته‌اند، حالا دچار اشکال اقتدار شده‌اند، راه می‌افتند که ولایت فقیه و **التزام عملی** را ارائه کن ببینم! قبول داری یا نه؟! قبول نداری! این نه از درد مکتب است! فقط برای حوزه استحفاظی حکومت برای خودش درست کند. بله کسی اگر **ضد ولایت فقیه** باشد، حق ندارد توی مجموعه **بدنه حاکمیت** وارد بشود؛ چون ولایت فقیه از ارکان خود نظام است ولی این را هم بدانید که این جریانی بود که در مدینه اتفاق افتاده بود یک عده‌ای **تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**؛ از این کارها هم می‌کنند

برای این که عده‌ای را از این دایره بیرون کند. حالا ابتغاء عرض دنیا هر زمانی یک جور است! یک جا می‌خواهد غنیمت جمع بکند، یک جا می‌خواهد این و آن را بیرون کند که چه بشود؟ که **دایره حکومت و حاکمیت‌ها** را برای خودش نگه دارد. این‌ها تولی و تبری نیست. این‌ها یک مشت **انحصارطلبی‌های** بی‌منطق است. این همان با ریش تیغ زدن می‌شود! این می‌شود **جریان‌شناسی دوره اقتدار**. در صدر اسلام هم این کار را می‌کردند. (۴۹: ۴۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا؛ تَبَيَّنْ كُنَيْد. وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا؛ به کسی که اظهار اسلام می‌کند نگویید نه! تو مؤمن نیستی! تَبَتَّعُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ برای ابتغاء دنیا بوده نه برای **درد مکتب**. فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ؛ در نزد خدا غنیمت‌ها فراوان است. كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ؛ تو مگر خودت کی بودی؟ از این دو میلیون کلمه دو کلمه را تازه یاد گرفته‌ای و تا حالا همان دو تا را هم یاد نگرفته بودی! شما هم همین قدر می‌فهمیدید. فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ؛ خدا منت گذاشت که همین قدر را فهمیدید. فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛ خدا خبیر است و می‌داند شما چه کار می‌کنید.

### جریان‌شناسی تاریخی

قرآن را با نگاه جریان‌شناسی تاریخی بخوانید تا موقعیت‌های نزول آیات را متوجه بشوید که در این بسترهای تاریخی چه اتفاقاتی دارد می‌افتد! اصلاً این سوره نساء مال چه زمانی است؟ در چه وضعیتی این سوره نازل شده؟

(سؤال) تبیین کنید بیشتر یک زنده‌است که مثلاً وقتی یکسری خانم‌ها از مکه به مدینه می‌آیند **فَأَمْتَحِنُونَهُنَّ**؛ این‌ها امتحان کنید که یک وقت جاسوس نباشند! اصلاً پدیده بادیه نشینی که در سوره توبه و مفضل‌تر آن در سوره فتح آمده، نقش این‌ها معلوم می‌شود که بعداً هم در سقیفه می‌بینید با اتوبوس بنی اسلم را جمع می‌کنند می‌آورند به مدینه، سقیفه را جا می‌اندازند و می‌روند! پدیده **بادیه نشینی** و الاعراب و مخلفین من الاعراب جای کار دارد به خصوص در سوره فتح. پدیده بادیه‌نشینی پدیده‌ای بوده که این‌ها **الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ (توبه: ۹۷)؛ این‌ها حدود خدا را نمی‌دانستند. شما هم از آدم‌ها توقع نداشته باشید که**



بیایند بگویند ما روی معارف تو به تو ایمان می‌آوریم! بالاخره همه آدم‌ها که از روی معارف ایمان نمی‌آورند. اوحدی از آدم‌ها مثل سلمان و ابوذر ایمان می‌آورند. بقیه بر پایه **اقتدار** است که ایمان می‌آورند. برای همین است که بعد از **فتح** داریم **یدخلون فی دین الله افواجا**.

### بخشش عمومی در پرتو اقتدار سیاسی

بحث این است که آیا ایمان را در **جامعه اسلامی** بالاخره باید پذیرفت یا نباید پذیرفت؟ خب این نبوده که با این ایمان باید جنگید و غارت کرد. ببینید در دعای حضرت موسی داریم که **وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ**؛ خدایا به فرعون و ملأ او مال دادی و چهره شدند و دارند با مال دنیا تئوری‌های خودشان را جا می‌اندازند. بعد می‌فرماید: **رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ** (یونس: ۸۸)؛ خدایا بزن اموال این‌ها را داغان کن! این طرف هم همین است. شما بدانید قضیه **صلح حدیبیه** و جانداخته شدن تفکر پیامبر این طور بود که این‌ها قلدرمآبانه فقط با یک شمشیر مکه را فتح کردند. برای همین سوره فتح برای صلح حدیبیه نازل شد. **أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا**؛ در این صلح حدیبیه کاری کردیم که همه **پارادایم‌های فکری** برگشت. و برای همین داریم **لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** (فتح ۲-۱)؛ گناه هرچه قبل و هرچه بعد بخشیده شد. نه این که گناه پیغمبر بخشیده شد! یعنی یک غفرانی در پرتو یک **حادثه سیاسی** اتفاق افتاد و آن صلح حدیبیه بود که تا حالا به پیغمبر می‌گفتید تو مجنون و ساحری و پیامبر با همه اندیشه‌هایش آمد و دعوت کرد و **حکومت اسلامی** تشکیل داد و جنگید و پیروز شد و حالا مجبورید سر **میز مذاکره** با پیغمبر بنشینید! یعنی تمام ورق برگشت! از بعد صلح حدیبیه است که می‌بینید گروه گروه به پیغمبر ایمان می‌آورند. در سوره فتح دارد که بادیه نشینان قبل از صلح حدیبیه می‌گویند شما دارید توی دهن شیر می‌روید! ایمان بادیه‌نشینان این جور است. بعد که می‌فهمند که این‌ها ده سال پیمان صلح بستند و عنوان‌دار شده‌اند، مسلمان می‌شوند. همین‌ها می‌روند تبیین می‌کنند و وقتی مردم می‌گویند ما اسلام آوردیم، این‌ها قبول نمی‌کنند و می‌گویند: نه! این که اسلام نشد!

## در حکومت اسلامی نفاق بروز می کند

(۱۰: ۴۹) آیه می گوید: درست است که الان قدرت با شماست ولی **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ**

**مُؤْمِنًا؛** به کسی که اظهار اسلام می کند نگویید نه تو مؤمن نیستی. در نظام ما هم ورق برگردد (خدا نکند ولی)

معلوم می شود چند نفر ولایتی هستند! توده مردم این جوری هستند! این است که کار **مملکت داری اسلامی** را

سخت می کند. که شما باید فرد را در بدنه اسلام رشد بدهید و در این بدنه منافق ایجاد می شود و خیلی از

همین مشرکین آمدند وارد بدنه حکومت اسلامی شدند. امثال ابوسفیان و ابوجهل غالب نیستند. غالباً مشرکینی

هستند که کار دست هر کسی باشد طرف او هستند به قول امیر المؤمنین که **النَّاسُ مَعَ مَلُوكِ الدُّنْيَا؛** از مردم

چه توقعی دارید؟ در همان حرف های دردگدازانه امیر المؤمنین است که ای مردان نامرد!

## اهل تولی و تبری اهل استغفار است

ضمن این آدم باید تولی و تبری های خودش را هم داشته باشد. استغفارش را داشته باشد باید آدم حواسش

به توطئه های تولی و تبری هم باشد! این جریاناتی که سنگ **ولایت مداری** به سینه می زنند و بقیه را اخراج

می کنند، همان اتفاقی است که در مدینه افتاد. (۲۵: ۵۲)

**إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)** این که با حالت دلشکستگی کسی تبری کند. اهل آه باشد و نه آدم زمخت زهوار

در رفته ای که تبری می کند!

(۱۱۵): **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛** شما نگران

چه هستید؟ «ما کان» گاهی برای **نفی تکوینی** از جانب خداست و گاهی برای **نفی تشریحی** از طرف پیغمبر است

نفی تشریحی از طرف خدا نیست چون خداوند **لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ** (انبیا: ۲۳) است و مسئولیتی ندارد و از خداوند

تکوینی حقی سلب می شود؛ یعنی خدا کسی نیست که بخواهد ایمان کسی را ضایع کند **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ**

**إِيمَانَكُمْ** (بقره: ۱۴۳) و نمازهایی را که به قبله قبلی خواندید قبول نکند؛ پس وقتی می گوید **وَمَا كَانَ اللَّهُ؛** یعنی از

خدا چنین کارهایی نمی آید و این ممتنع عنه است. در آیاتی مثل **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ** (آل عمران: ۱۶۱) نهی

تشریحی است. گاهی «ما کان» برای بشر می‌آید که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران: ۱۴۵) نشاید کسی بمیرد الا به اذن الله، نهی تکوینی است.

این که خدا کسی را گمراه نمی‌کند بعد از آن که **هدایت‌های عمومی** را آورده مگر این که **يُبَيِّنْ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ**؛ ما يتقون‌ها و موارد تقوا را برای فرد تبیین کرده باشد. بارها عرض شده که خدا یک هدایت‌های ابتدایی دارد که همه را هدایت می‌کند. با قرآن، با عقل و حتی به کمک ملک همه را هدایت عمومی می‌کند بلکه کسی هم نمی‌شود در **هدایت‌های ویژه** الهی قرار نگیرد؛ یعنی بارها و بارها خدا به او موعظه‌ها را می‌چشاند و نشان می‌دهد. این که می‌گویند اگر **مراقبت** کنید خدا ملائکه را می‌فرستد که شما نگاه سهوی بد هم نکنید! چون همان هم اثری دارد. برای همین آقای حق‌شناس می‌گفتند: وقتی مشهد می‌روید، دقت کنید سهواً هم نگاه بد نکنید! یعنی سرتان را بیندازید پایین تا اثر زیارت بماند. داریم که صورت طرف را ملائکه برمی‌گردانند. نه این که یک نیرویی از بیرون دارد این کار را می‌کند؛ یعنی همان ملکی که فرودگاهش قلب است، در اراده‌های آدم دخالت می‌کند. خدا عنایت‌هایش را می‌کند. هدایت‌های پاداشی می‌کند. هدایت‌های ویژه می‌کند ولی **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** (تغابن: ۱۱)؛ خدا **گرایش‌هایش** را هدایت می‌کند؛ مثلاً گاهی از طرف یک چیزی می‌پرسند تا می‌خواهد جواب بدهد، می‌بیند اصلاً حوصله‌اش را ندارد! این چه بوده؟ غیبت بوده. این جا مبدأ گرایش‌هایش هدایت شده که وقتی می‌خواهد غیبت کند، اصلاً حوصله‌اش را ندارد، یا وقتی قرار است یک مجلس بدی برود، اصلاً حوصله‌اش را ندارد. این همان هدایت‌های ویژه است که طرف انس به خدا پیدا کرده. اصل هم همین است که انسان برسد به آن جا که خود خدا را پیدا کند. این نقطه نقطه‌ای است که طرف خیلی آزادتر از آن است که بخواهد از لابلائی چیزهایی خدا را پیدا بکند.

در دفتر دوم مثنوی داستان کوتاهی است که دزدی به خانه‌ای می‌زند. صاحبخانه دنبالش می‌کند ولی سر راه یک کسی می‌گوید این رد را بگیر تا به دزد برسی. این که داشت دزد را می‌گرفت، ولی این ابله او را تازه آورد سر خط! مولوی در این جا ابیاتی دارد

این طرف رفتست دزد زَن بَمُزِد

گفت اینک بین نشان پای دزد

در پی او رو بدین نقش و نشان	نک نشان پایِ دزد قَلتبان
من گرفته بودم آخرِ مرِ ورا	گفت ای ابله چه می‌گویی مرا
من تو خر را آدمی پنداشتم	دزد را از بانگ تو بگذاشتم
من حقیقت یافتم، چه بود نشان؟	این چه زاز است و چه هرزه ای فلان؟
این نشان است از حقیقت آگهم	گفت من از حق نشانت می‌دهم
بلکه تو دزدی و زین حال آگهی	گفت طرّاری تو یا خود ابله‌ی
تو رهانیدی ورا، کاینک نشان؟	خضم خود را می‌کشیدم من کشان
در وصال آیات کو یا بیّنات؟	تو جهت‌گو من برونم از جهات

من از جهات بیرون هستم. در زمان **وصال** کسی دنبال آیات و **بینات** نمی‌گردد! این آیات و بینات برای کسی است که واصل نشده. من خدا را گرفته‌ام و تو می‌گویی بیا این رد پا را بگیر تا به خدا برسی؟!

در صفات آن است کو گم کرد ذات	صنع بیند مردِ مَحجوب از صفات
------------------------------	------------------------------

کسی که از صفات خدا محجوب است صنع خدا را می‌بیند. کسی که ذات را گم کرده، دارد دنبال صفات می‌گردد.

کی کنند اندر صفات او نظر؟	واصلان چون غرق ذات‌اند ای پسر
کی به رنگِ آب افتد مَنظرت؟	چون که اندر قعرِ جو باشد سرت

وقتی سرت را توی جوی کرده‌ای، کی می‌توانی رنگ آب را ببینی؟

پس پلاسی بستدی دادی تو شعر	ور به رنگ آب باز آیی ز قعر
----------------------------	----------------------------

اگر بخواهی رنگ آب را ببینی، یک پارچه ابریشمی دادی به جایش پلاس گرفته‌ای

وصلتِ عامه حجابِ خاص دان	طاعتِ عامه گناه خاصگان
--------------------------	------------------------

طاعت‌های عوام برای خواص گناه محسوب می‌شود

شه عدوّ او بود، نبود مُحِب	مر وزیرِی را کند شه مُحْتَسب
----------------------------	------------------------------

اگر کسی را بیاورند که این چیزها را نگاه کند به او عدوات کرده‌اند. به هرجهت این هدایت‌های ویژه‌ای که گیر طرف می‌آید. اگر این معارف را داشته باشد و هدایت نشود، عجیب است!

### کسی که از معارف خودش سهمی ندارد گمراه است

داستان دیگری دارد مثنوی که یک نفر جوالی پر گندم و یک جوال پر ریگ کرده بود و روی شتر گذاشته بود. فیلسوفی از او می‌پرسد که چرا این جوال را ریگ کرده‌ای؟ می‌گوید: می‌خواستم تعادلش حفظ بشود! فیلسوف می‌گوید: خوب جوال گندم را دو قسمت می‌کردی! بعد از فیلسوف می‌پرسد که تو با این عقلت آیا شاه هستی؟ بعد از یکسری سؤال می‌پرسد که پس چه کار می‌کنی؟ می‌گوید: گدایی می‌کنم. می‌پرسد آخر تو با این فهمی که داری هیچ باری نداده‌ای؟ مولوی این‌جا هم همان معانی را مطرح می‌کند که کسی که این‌همه سر درس و بحث و آیات و روایات نشسته آخرش چی شده؟ نمازت را خوب می‌خوانی؟ نه! روزه خوب می‌گیری؟ نه! نماز شب می‌خوانی؟ نه! بعد مولوی در این قصه می‌گوید: برو که شومی تو مرا نگیرد! شومی این چیزها بیشتر آدم را می‌گیرد. آدمی که در لابلای معارف دارد حرکت می‌کند ولی از معارف خودش سهمی ندارد. با معارف هدایت نمی‌شود. در این جور یاد گرفتن‌ها شومی **ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ** (نور: ۴۰) است. اگر هم کسی از **هدایت‌های ابتدایی** خدا استفاده نکرد، خدا رهايش می‌کند؛ یعنی دیگر **هدایت خاص** برایش نمی‌آورد. نه این‌که خدا یک کار وجودی می‌کند، بلکه کار عدمی می‌کند؛ یعنی کاری نمی‌کند.

### اضلال الهی فی البداهه نیست

این‌که خدا کسی را میان صدهزار راه رها کند، همین خودش گمراهی است؛ مثلاً در بازی ماز maze (مسیریابی) خرگوشی می‌خواهد برود هویج بخورد، شما می‌توانید برنامه ماز را حل بکنید؛ چون شما از بالا دارید نگاه می‌کنید اما اگر یک ماز می‌ساختید که باید داخل آن ماز می‌رفتید تا هویج را پیدا کنید، بعد از هر راه آن هزار راه باز می‌شود. اگر کسی او را هدایت ویژه نکند چطور می‌خواهد این راه‌ها را برود؟ اگر پشت بچه را روی

دو چرخه گرفته‌اند رها کنند، چه می‌شود؟ زمین می‌خورد! این می‌شود همان **اضلال الهی** که پس از تبیین است **لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ (۱۱۵)** شما مطمئن باش که اگر خدا اضلال می‌کند پس از تبیین است. شما نگران اضلال الهی نباش! **حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ**، نه فقط تبیین عقلی که **تبیین عقلی و نقلی**؛ چون تبیین الهی تمام کردن حجت خداست که دو تاست: هم عقل است و هم نقل.

### عقل در برابر نقل است نه در برابر شرع و دین!

(۰۱: ۱۱: ۰۱) این که بعضی می‌گویند: این دلیل عقلی است یا دینی است، بسیار حرف بدی است! مگر **عقل** در برابر **دین** است؟ عقل در برابر **نقل** است. مگر عقل در برابر **شرع** است؟ دلیل عقلی یا شرعی تقسیم غلطی است، مگر عقل در مقابل شرع است؟ باید بگوییم: این دلیل یا عقلی است یا نقلی. دلیل نقلی هم یا قرآن است یا روایت. خدا این حجت‌هایش را تمام می‌کند. همه جور **حجت** را برای او می‌آورد. (۰۱: ۱۱: ۴۲)

### افراد محدودی مستضعف فکری هستند

این که شما چیزی به نام **مستضعفین** من الرجال شنیدید، ما داریم دایره‌اش را خیلی بزرگ می‌کنیم! در تفسیر بحث **استضعاف** را که ببینید! پرسیده‌اند **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ (نساء: ۷۵)**، گفته‌اند این‌ها کسانی هستند که نه کفر را می‌فهمند و نه اسلام را. عقولش شبیه **عقول صبیان** است. ممکن است کسی در جایی باشد که وحی به او نرسیده باشد، عقل که به او رسیده است! با عقل که می‌تواند یک چیزهایی را تشخیص بدهد، پس نسبت به همان مکلف است، (۰۱: ۱۲: ۳۰) لذا انسان مکلف است. خدا ما یتقون را تبیین کرده، بعداً طرف گمراه کرده است؛ یعنی رهایش کرده به حال خودش، برای همین پیغمبر دعای **الهی لا تکلبنی الی نفسی طرفه عین** **أبداً**، را اینقدر می‌خواندند که حضرت صدیقه فرمودند این دعا را حضرت نقش انگشترشان کردند و آن را حرز کردند؛ خدایا یک لحظه ما را به خودمان وانگذار! چون فکر آدم در یک لحظه می‌تواند برگردد. این‌ها همه باید

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (كهف: ۱۴)، آدم باید مدام دلش در مشت خدا باشد و الا در یک لحظه کار و اندیشه‌اش می‌تواند برگردد.

(سؤال) خود **استضعاف** را تعریف کرده‌اند. حجت‌ها بین تمام آدم‌ها فرق دارد! ولی بحث **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ**، بحث **رُفِعَ عَنْهُ الْقَلَمُ** است. در بحار، ج ۶۹: ص ۱۴۷ روایت آمده: **سَأَلْتُ عَنْ الْمُسْتَضْعَفِ؛** مستضعف کیست؟ **قُلُّهُ هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ؛** اصلاً نمی‌داند کفر چیست که کافر بشود و نه می‌داند ایمان چیست که مؤمن بشود! **لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ؛** اصلاً نه می‌تواند کافر بشود و نه می‌تواند مؤمن بشود **فَهُمُ الصَّبِيَّانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عَقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٍ عَنْهُمْ الْقَلَمُ؛** کسی که شبیه صبیان است و مثل کسانی که تکلیف از آن‌ها برداشته شده مثل **دیوانگان**

#### درجات اتمام حجت همه با هم فرق دارد

حجت‌ها بین ایران و افغانستان فرق دارد. بین ایران و آمریکا فرق دارد. بین خیابان ایران و فرمانیه فرق دارد. ما این‌جا در خیابان ایران هم می‌رویم و می‌آییم. بالاخره تمام شدن حجت‌ها با همدیگر فرق دارد. در منطقه خیابان ایران در ایام محرم تقریباً توی هر خانه‌ای روزه است. پس میزان حجت‌هایی که در این‌جا به افراد تمام می‌شود فرق دارد، یا **میزان حجت‌هایی** که طرف در خانواده بد به دنیا می‌آید با یک خانواده مذهبی خیلی فرق دارد! اگر تفاوت در عرض مبدأها را با هم می‌گویید که همه با هم متفاوتیم ولی فرهنگ مستضعف و معنای آن **رفع عنه القلم** است؛ یعنی از این آدم اصلاً قلم تکلیف برداشته شده است. کسی را که در آمریکا است و تحت تأثیر تبلیغات است، نگوئید این مستضعف است! این را چه کسی یوم الحساب **محاسبه** می‌کند؟ خدا بلد است محاسبه بکند که این چقدر بر او حجت تمام شده و چقدر تمام نشده! حتی خدا گاهی در مهد کثافت فرورفتن، حجت تمام می‌کند! مگر نشده که خود ما وقتی گناه زیاد می‌کنیم، برمی‌گردیم؟! چون آدم کثافت را احساس می‌کند و وقتی احساس می‌کند، برمی‌گردد. ما چه می‌دانیم حجت‌هایی که بر آن‌ها تمام شده چقدر بوده! پس نمی‌شود میلیارد آدم را بگوئیم این‌ها **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ** هستند! این جور هم درست نیست؛

چون اولاً خدا به این‌ها **عقل** داده، همان عقلی که **مخاطب وحی** بوده و با آن وحی را تشخیص می‌داده. ثانیاً فطرت انسانی به او داده. ثالثاً در این تبلیغات چیزهایی هم به آن‌ها نشان داده و ممکن است **هدایت‌های خاص** کرده باشد! شما می‌گویید میزان حجت‌ها فرق دارد؟ بله فرق دارد.

### جاهلیت مدرن جاهلیتی به مراتب عمیق‌تر

(سؤال) یک کفر اصطلاحی و **مشک اصطلاحی** داریم؛ یعنی کسی که برای خدا شریک قائل است، یا اصلاً خدا را قبول ندارد، اما یک کفر و **شرک حقیقی** داریم که **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ** (یوسف: ۱۰۶)؛ اکثریت مؤمنین هم مشرکند؛ یعنی خیلی‌ها در میان مؤمنین هستند که مشرکند، حتی جاهلیتی گریبانگیر مؤمنین الان است که گریبانگیر **جاهلیت** زمان پیغمبر نبوده! در زمان پیغمبر حتی مفردات زمان پیغمبر را قبول داشتند؛ یعنی می‌گفتند ما خدا را قبول داریم، منتها توی پیغمبر یک کار عجیبی داری می‌کنی **أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ** (ص: ۵)؛ که همه این آله‌ها را داری یکی می‌کنی! یعنی مبدأ حیات را با مبدأ ممات و مبدأ رزق و مبدأ قبض و بسط، یکی می‌کنی؛ یعنی روی مفردات مشکل نداشتند. وحی را می‌فهمیدند و قبول داشتند اما می‌گفتند: چرا این؟ اما الان می‌بینید طرف با **تئوری‌های فیزیکی** کاری می‌کند که اصلاً خدا را قبول نمی‌کند. می‌گویی تئوری جهان منظم؟ می‌گوید: تئوری چندجهانی؛ یعنی ما هزاران جهان داریم این یک جهان آن است که روی **تصادفات** پدید آمده، یا وحی را تبدیل می‌کند به تجارب مرتاض‌ها، در صورتی که در جاهلیت قدیم قبول داشتند که وحی از طرف خدا می‌آید، لذا الان همین **جامعه متفکر** دچار سبکی از جاهلیت شده به مراتب عمیق‌تر و پیچیده‌تر از زمان پیغمبر.

اما این که خدا با چه چیزی کار دارد؟ خدا هم با **اعتقادات زبانی** کار دارد و خیلی بیشتر با **اعتقادات قلبی** کار دارد. اگر کسی همین **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ** (مائده: ۶۴) یهودی‌ها باشد، با همان یهودی‌ها محسور می‌شود. این که انسان است و همین اندیشه‌ها و قلب بستگی دارد که به چه چیزهایی اعتقاد داشته باشد! و همان جور هم با او محاسبه می‌شود.



(سؤال) او یک چیز مهم دارد؛ او عقل دارد. چرا شما حجت به این مهمی را که خدا در فرد گذاشته که نمونه‌ای از ادیان الهی است در نظر نمی‌گیرید؟ این از طرف خدا آمده. مگر تمام این چیزی که خدا باید بیاورد با دین و انبیاست و دلیل عقلی ندارد؟ اصلاً تأیید آن‌ها با عقل است. بینات عقل است.

سؤال: برای شما بینات عقل است!

جواب: شما از کجا می‌دانید برای او بینات عقل نیست! (۳۰: ۲۳: ۰۱) این که می‌گویند **كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ**

**هَوَىٰ أَمِيرٍ؛** چقدر **عقل اسیر هوی** داریم! عقل در چنبره هوی می‌افتد. وگرنه در جامعه خودمان از توی قنடاق به آن‌ها بحث دینی یاد دادند تا الان که دانشجو شده‌اند، باز می‌بینی می‌نشیند و همان حرف‌هایی را می‌زند که آن‌ها می‌زنند! آیا این هم روی تبلیغات به این تفکرات رسیده؟ آیا شما می‌پذیرید که ۴ تا آخوند اشتباه کردند ولی آیا می‌پذیرید که بگویند: من دیگر نماز نمی‌خوانم؟ یعنی عقل نمی‌پذیرد؛ عقل خودش یک **نور الهی** است که خدا در آدم روشن کرده و همین آدم را نگه می‌دارد مگر این که طرف آنقدر هوای خودش را پرورش بدهد. آیا مگر با عقل نمی‌شود فهمید که این کثافت‌کاری‌هایی که غربی‌ها می‌کنند اشتباه است؟! (۴۰: ۲۴: ۰۱)

(سؤال) مگر آن طرف نباید با **عقل فطری** خودش بفهمد که این چیزی که برای او دارند تبلیغ می‌کنند تحت

عنوان سکس، این اشتباه است! چرا می‌گویید او تحت تبلیغات بر این باور است که این‌ها بسیار خوب و عالی است؟! یک پیامبر دائم در درونمان دارد زمزمه می‌کند که اگر خطا بکنید هی به شما نهیب می‌زند، طوری که طرف غصه‌اش می‌شود. این یک لطیفه الهی است و اصلاً مگر می‌شود کسی در راه غیر **آرام** بشود؟ **الا بذکر الله تطمئن القلوب؛** فقط به **یاد خدا** دل آرام می‌شود. مگر می‌تواند کسی وسط این همه کثافات می‌تواند آرام بشود؟ باز هم تکرار می‌کنم آن حجتی که یک بچه شیعه با معارف و تبلیغات شفاف شنیده با دیگری یکی است! اما **گرایش‌های** افراد گاهی بد است. در یکی از مواضع امیر المؤمنین در نهج البلاغه که سیدرضی آنقدر از آن لذت برده که گفته اگر موعظه همین و همین «لکفی به موعظة ناجعة»؛ همین موعظه برای طرف بس است.

کسی که ظن را بر یقین ترجیح می‌دهد

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَغَيْرِ عَمَلٍ وَيُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَيَعْمَلُ فِيهَا

بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ (نهج البلاغه: حکمت ۱۵۰)؛ شبیه این جور آدم‌ها نباش که دو تا جلویشان حرف می‌زنند: یک حرف

یقینی و یک حرف ظنی و نفس او در مسئله ظنی بر او غلبه پیدا می‌کند، ولی او در حرف یقینی بر نفس غلبه

پیدا نمی‌کند. برایتان مثل بزنم: من دو گزاره یقینی و ظنی می‌گویم: ۱- گزاره یقینی: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ

بِعَمَلٍ؛ امید به آخرت نبند بدون عمل ۲- گزاره ظنی: که نهایتاً اگر غلط نیست ظنی است: خدا کریم‌تر از آن

است که آدم را به جهنم ببرد، فقط بگو حسین! می‌بینید که این گزاره دوم را قلب می‌کشد، در حالی که این

گزاره ظنی و مردود است و خود ائمه گفته‌اند این حرف‌ها را نزنید! إِنَّمَا أَنَا إِمَامٌ مِّنْ أَطَاعَنِي؛ من امام شما هستم

از من اطاعت کنید. می‌بینید این گزاره یقینی را آدم نمی‌کشد ولی در آن گزاره ظنی نفس غلبه می‌کند. حضرت

می‌گوید: شبیه این آدم‌ها نباش! یا مثلاً طرف می‌آید دو تا آیه نشان می‌دهد و می‌گوید: قرآن شما این است!

می‌گویی: راست می‌گوید! آیا عقل به آدم نمی‌گوید که تو این آیه را اگر دیدی باید سر و ته آیه را هم ببینی؟! و

از کسی سؤال بکنی؟ آیا این نداهای عقل نیست؟ که باید سر و ته جمله را می‌دید و باید می‌رفت می‌پرسیدی!

### عقل پیامبر درونی است

الان در کمپین یک میلیون امضایی که دارند جمع می‌کنند، یک چیزهایی در مورد زن دارد که اصلاً جزء

احکام اسلام نیست، آیا عقل نمی‌گوید اول برو تحقیق کن ببین این‌ها جزء اسلام است یا نه؟ مثلاً می‌گوید در

قرآن شما دارد که اگر مردی بیاید علیه زنش شهادت بدهد که خلاف کرده، گردن زن را می‌زنند! در حالی که

بعدش در قرآن در سوره نور دارد که اگر زن بگوید: نه! من این کار را نکردم، تمام می‌شود.

ما عقل را به عنوان پیامبر درون داریم که إِنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ أَمَّا الظَّاهِرَةُ

فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ خدا عقل را در درون گذاشته که بد و خوب را تشخیص می‌دهد، حتی تا

ریزه‌کاری‌ها گفته‌اند: اسْتَفْتِ نَفْسَكَ؛ از خودت استفتا کن که من این راه را بروم یا این راه را؟ چرا دائم به پیامبر

بیرون مراجعه می‌کنی؟ به دفتر **استفتائات** خودت هم یک زنگی بزن! از خودت سؤال کن ببین خوب است، یا

صلوات!

خوب نیست؟

---

۱. ظاهراً این توانایی و علم تعبیر خواب با فرار از صحنه‌هایی مشابه صحنه‌ای که برای یوسف(ع) پیش آمد، ارتباطی دارد. ابن‌سیرین هم بعد چنین جریانی توانایی تعبیر خواب پیدا می‌کند. یک بنده خدایی توی قم هست که مکانیک است و او هم همین‌طور است. چنین صحنه‌ای برایش به وجود آمده، فرار کرده و خدا به او علم تعبیر خواب داده.